

زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب، استبداد و خفقان

ویژه جوان

ارائه محتوا جهت استفاده
مریان، ائمه جماعت و والدین محترم
www.SalehinZn.ir



فهرست

زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب، استبداد و ففقان.....۳

منابع و پی‌نوشت‌ها.....۱۶



زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب، استبداد و خفقان

شاه طی دوران حکومت ۳۷ ساله خود به طور دایم کنترل خود را بر جامعه و سیاست ایران افزایش داد. گاری سیک (عضو شورای امنیت ملی آمریکا و کارشناس مسایل ایران) می‌گوید: عامل مهم دیگری که زمینه را برای آغاز حرکت‌های انقلابی در ایران فراهم ساخت، عدم توجه به تغییر ساختار سیاسی کشور و ایجاد تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه بود. تمام قدرت‌ها در شخص شاه تمرکز یافته و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان و تکنوکرات‌ها بودند که بقای آنان در مقامات سیاسی و دولتی به وفاداری مطلق آنان به شخص شاه و پیروی بی‌چون و چرا از افکار و خواست‌های او بستگی داشت. (۱)

شاه با ایجاد سیستم اقتدارگرایی تک‌حزبی تلاش می‌کرد که در همه شؤونات جامعه دخالت نموده و همه افراد و طبقات اجتماعی را به اطاعت خود درآورد. اراده حاکم، فقط اراده شاه بود. همه چیز را تحت کنترل خود در آورده و یک شبکه پلیسی مقتدر برای سرکوب ناراضیان ایجاد کرد. سازمان امنیت شاه (ساواک) با فشار بی‌رویه و بازداشت‌های غیر ضروری کسانی که در واقع خطر زیادی برای رژیم نداشتند، خود بر موج نارضایی در طبقات مختلف مردم می‌افزود. اغلب افرادی که توسط ساواک دستگیر شده و به زندان می‌افتادند به مخالفان سرسخت رژیم تبدیل شده و بستگان آنان نیز به صف ناراضیان و مخالفان می‌پیوستند. گسترش احساس عدم امنیت در میان مردم سبب شده بود که ایشان هیچ‌گونه علاقه‌ای به رژیم نداشتند و همیشه در آرزوی بدست -

آوردن امنیت فردی و اجتماعی بسر برند. این وضعیت روانی در زمان ایجاد بحران، علیه حکومت به کار گرفته شد.

این موضوع وقتی روشن تر شد که شاه با اعطای آزادی محدودی در قالب سیاست آزادسازی یا فضای باز سیاسی، در حالی که تصور می کرد تا حد زیادی بتواند مخالفان و ناراضیان را آرام نماید، حرکت های اعتراض آمیز گسترده ای را، که رژیم در برخورد با آن به طور کامل مستاصل گردیده بود، مشاهده نمود. در سال ۵۶ هزاران زندانی آزاد شدند، اما با آزادی آنان اعلام ضدیت با رژیم و حتی خود دربار پهلوی اوج گرفت. اگر چه می توان گفت اجرای آزادی های سیاسی نتیجه فشار مستقیمی بود که از طرف دولت کارتر به شاه وارد می شد، به گونه ای که کارتر، شاه را تهدید می کرد که اگر وضعیت حقوق بشر در ایران بهبود نیابد، آمریکا از وی حمایت نخواهد کرد، (۲) اما این سیاست کارتر نیز تحت تاثیر شرایطی بود که برای سیاست خارجی آمریکا بوجود آمده بود.

در زمان محمد رضا شاه، قانون اساسی به طور کامل مورد سوء استفاده وی قرار می گرفت و در عمل از استقلال قوا خبری نبود. هر چند سلطه شاه بر سیاست های نظامی و خارجی آشکارتر بود، ولی همه تصمیمات مهم، مانند انتصاب و برکناری نخست وزیر، وزرا، صاحبان پست های بالا و استانداران، به وسیله او گرفته می شد.

قانون اساسی ایران مقتبس از قوانین اساسی کشورهای اروپایی به ویژه بلژیک و فرانسه بود و تحت تاثیر انقلاب فرانسه و تحولات سیاسی در اروپا تهیه گردید. این قانون برای تفویض سلطنت از قاجار به پهلوی و افزایش اختیارات شاه در -

انحلال مجلسین چند مرتبه توسط مجلس مؤسسان فرمایشی اصلاح گردید ولی چارچوبه و اساس آن تا پایان حکومت شاه و پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ حفظ گردید.

مع ذلک و در عمل بندرت پادشاهان ایران که به حکومت مطلقه عادت کرده بودند، پذیرای تحدید اختیارات و مسئولیتهای خود بودند. این قانون که توسط مظفرالدین شاه امضا شده بود به وسیله محمد علی شاه نقض گردیده و مجلس به توپ بسته شد و دوره ۱۲ ساله استبداد صغیر آغاز گردید تا اینکه با قیام مجدد مردم محمد علی شاه فراری گردید و فرزندش احمد شاه به سلطنت رسید ولی حکومت وی دوامی نیاورد. با کودتای ۱۲۹۹ رضاخان که با همکاری و طراحی انگلیسیها انجام شده بود مجدداً یک دوره طولانی از دیکتاتوری مطلقه فردی بر کشور حاکم گردید. رضاخان با خشونت و بی رحمی هر صدایی را در گلو خفه می کرد و تنها تصمیم گیرنده پادشاه بود. اگر چه ظاهراً مجلسین تشکیل می شد و قانون اساسی رعایت می گردید ولی عملاً همه ارگانهای کشور اعم از مقننه، مجریه و قضاییه مسلوب الاختیار بودند.

در سوم شهریور ۱۳۲۰، در جریان جنگ جهانی دوم، کشور ایران توسط قوای متفقین اشغال گردید و رضاخان از سلطنت عزل و به خارج از کشور تبعید گردید و فرزند ارشد ۲۰ ساله اش محمدرضا به جای وی منصوب گشته و به عنوان پادشاه مشروطه سوگند یاد کرد.

محمدرضا که جوانی ضعیف الجثه و ضعیف النفس بود و علی رغم تلاش پدرش که می خواست از او فردی قدرتمند با روحیه نظامی بسازد، تا مدت‌ها شدیداً تحت تاثیر و نفوذ روحیه پدرش قرار داشت و با توجه به تلاطمهای سیاسی -

کشور که بعد از سقوط رضاخان ایجاد شده بود و نفوذ و رقابت قدرتهای بیگانه روس، انگلیس و آمریکا، به مدت بیش از ۱۲ سال محمدرضا برای تحکیم موقعیت خود و دربار تلاش می کرد تا اینکه کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که شاه آن را قیام ملت خواند به این دوره تلاطم سیاسی خاتمه داد. او توانست همه مخالفین را سرکوب کرده و از صحنه سیاسی خارج کند و به مدت ۲۵ سال مجددا دیکتاتوری مطلقه را بر ایران حاکم نماید و از قانون اساسی و متمم آن و همچنین قوانین دیگر تنها ظاهری حفظ کند و شاه در حقیقت تصمیم گیرنده، برنامه ریز، و ناظر بر اجرای تصمیمات خود بود.

او در سیستم و نظام سیاسی خود تنها به افرادی تکیه می کرد که از وفاداری کامل آنها به خود مطمئن بود و نه تنها از افراد قدرتمند و مستقل نفرت داشت بلکه به محض احساس این امر که در داخل سیستم، اعم از کادرهای نظامی و غیر نظامی، شخصی صاحب مقام به نوعی دارای قدرتی مستقل شده و یا احیاناً به استقلال در تصمیم گیری گرایش پیدا می کند فوراً او را معزول می کرد و نمی گذاشت در داخل نظام سیاسی کشور زمینه لازم برای رشد چنین افرادی پیدا شود.

او از نخست وزیران قوی نفرت و وحشت داشت و در طول دوره چهارده ساله تحکیم قدرت به نخست وزیرانی همچون قوام السلطنه، رزم آرا، مصدق، و زاهدی بدبین بود و دیگر نگذاشت چنین شخصیهایی وارد سیستم سیاسی شده و رشد نمایند.

در این دوران، شاه با تفرقه انداختن میان افراد و سازمان های دارای وظایف متداخل و ایجاد و تحریک دشمنی و حسادت میان آن ها حکومت می کرد.

بصیرت

سازمان هایی مانند بازرسی شاهنشاهی، ساواک، نیروهای مسلح شاهنشاهی، دادگاه های نظامی، افراد ذی نفوذ خاص و قدرت اقتصادی و سیاسی خانواده سلطنتی در راستای هدایت نهادهایی چون دفتر نخست وزیری، وزرای مجلس و مطبوعات در جهت منافع و خواسته شاه عمل می کردند. گاه خود، وظایف این ها را انجام می دادند. کابینه هیچ تصمیم مهمی نمی گرفت. حداکثر این که وزرا برای اجرای تصمیمات شاه مشورت می کردند. شاه یک نخست وزیر تشریفاتی می خواست و هویدا، که از سال ۱۳۵۵-۱۳۴۴ این سمت را در اختیار داشت، به خوبی این نقش را ایفا می کرد.

یکی از نتایج استبداد شاه این بود که وزرا برای باقی ماندن بر سر کار، همیشه می کوشیدند وزارتخانه آن ها نظر موافق شاه را جلب کند. بنابر این، هر گونه که می خواستند در آمار و حقایق دست می بردند و آن را تغییر می دادند. با وجود این، هر وقت شاه به قربانی نیاز داشت، گناه سیاست هایش را به گردن نخست وزیر یا وزرا می انداخت و آن ها را بر کنار می کرد، برای مثال هویدا مسؤول شکست های متوالی برنامه عمرانی پنجم، مانند خاموشی های برق در بهار و تابستان سال ۱۳۵۶، معرفی شد.

از سوی دیگر، نخست وزیر و وزیران، بیش تر از میان افراد وابسته به سازمان های جاسوسی شاه، امریکا و فراماسونری برگزیده می شدند. بر اساس یکی از نوشته ها:

آماري که از وابستگی های افراد شناخته شده هیات وزیران، هویدا، آموزگار، شریف امامی، و ازهاری به دست آمده، ... حکایت از آن دارد که ۳۸٪ فراماسون، ۲۴٪ عضو سیا و ۲۱٪ عضو ساواک بوده اند. (۲)

۳. استخدام و کنترل نخبگان

در زمان محمد رضا شاه، حدود ۴۰ خانواده ویژه، که از نظر سیاسی و ثروت اقتصادی بسیار نیرومند بودند، وجود داشت و بیشترین تعداد الیت (Elite) یا نخبگان سیاسی از این خانواده ها برگزیده می شدند. یک بررسی نشان می دهد که ۷۵٪ نخبگان سیاسی، دست کم یک خویشاوندی ذی نفوذ داشته اند. البته استخدام سیاسی (Political recruitment) نخبگان به اعضای خانواده های فوق محدود نبود، بلکه گروه کوچکی از تکنوکرات های طبقه متوسط نیز به همکاری پذیرفته شدند.

نخبگان سیاسی مهم تر، به دلیل احساس عدم امنیت شاه و بی اعتمادی او، بدون توجه به کیفیت دست چین می شدند و تعداد آن ها به کسانی که می شد کنترل شوند و تهدیدی برای رژیم نباشند، کاهش می یافت. به همین دلیل برای مثال، ملکه فرح، رییس ۲۶ سازمان و آژانس حکومتی بود و هزاران تصمیم معمولی حکومتی، به جای رسته های پایین تر، به وسیله شاه گرفته می شد. از سوی دیگر، روش های کنترل نخبگان با انواع مختلفی از مجازات برای نخبگان «خطاکار»، تغییر متناوب افراد برای جلوگیری از بروز حمایت مردمی از آن ها و ایجاد تفرقه بین آنان، مانند گماردن افراد رقیب به ریاست سازمان های حکومتی و به عهده گرفتن نقش موازنه بین آنها به وسیله شاه، تکمیل می شد. عدم امنیت شغلی نخبگان، آن ها را به سمت فساد و جمع آوری پول برای روز مبادا می کشاند.

به دلیل تحولات اقتصادی ناشی از گران شدن قیمت نفت، که به یک بوروکراسی متخصص و ماهر نیاز داشت، درها به روی روشنفکران، که به دلیل

افزایش تعدادشان یک بوروکراسی حکومتی غول پیکر پدید آوردند، گشوده شد. هم زمان با آغاز و پیشرفت انقلاب، توقف خدمات کشوری پشت رژییم را شکست.

شاه در سخنان خود به طور مکرر روی موضوعات خاصی نظیر رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ، انقلاب سفید، اصلاحات ارضی و صنعتی شدن کشور مانور می داد. در سال ها و ماه های پایانی، شنیدن این سخنان برای مردم که نتایج برنامه هایش را می دیدند، خسته کننده و تنفر انگیز به نظر می رسید. به قول یکی از نویسندگان:

وعده رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ به قدری ابلهانه و بلند پروازانه بود که نه فقط امید بر نمی انگیخت، بلکه هر شنونده ای را خشمگین و از آینده نومید می کرد.

این تنفر و خستگی هنگام بازگو شدن القابی مانند آریا مهر و بزرگ ارتش داران، که فراوان از دستگاه های تبلیغاتی شنیده می شد نیز به چشم می خورد.

شاه با دادن وعده های بسیار می کوشید بر استحکام قدرتش بیفزاید، اما، بر خلاف این اندیشه ماکیاولی که «وعده ها - بدقولی - سبب ثبات تاج و تخت هستند»، این سخنان در نهایت آثار معکوس بخشید.

مجموعه ویژگی ها و اقدامات سیاسی دولت که پیش از این آمد در ایجاد و تقویت نارضایتی های عمومی مؤثر افتاد ولی نایستی مانند برخی از منابع که به پدیده انقلاب عمیق نمی نگرند.

نقش عامل سیاسی را مطلق یا مسلط نمود. در این رابطه باید به اقدامات و عوامل اقتصادی، اجتماعی و به ویژه به اقدامات و عوامل فرهنگی نیز توجه نمود.

دوران سلطنت محمد رضا شاه را می توان به دو دوره عمده تقسیم کرد. دوران اول از ابتدای کسب قدرت در سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۴ است. این دوران که متشنج ترین دوره های حیات سیاسی ایران محسوب می شود، شاه فاقد قدرت و اختیاری است که در دوره دوم حیات سیاسی خود کسب می کند. این دوران شامل دو سال و نیم نخست وزیری مصدق نیز می باشد. مصدق با سلب قسمت اعظم اختیارات شاه، ضعیف ترین دوران سلطنت را فراهم آورد. دوران دوم که از سال ۱۳۳۴ آغاز می شود و به مدت ۲۳ سال تا زمان سقوط شاه ادامه دارد، دوران حکومت مطلقه شاه در ایران است. در این دوران به موازات وابستگی شاه به آمریکا به میزان بیگانگی اش از مردم افزوده می شود. طی این دوران در واقع آمریکا قدرتمندترین حامی شاه در برخورد با مسائل گوناگون می شود. به عبارتی، تکیه به ایالات متحده هم پشتیبانی سیاسی برای شاه فراهم می کند و هم پشتیبانی روان شناختی.

شاه طی دوران حکومت ۳۷ ساله خود بطور دایم کنترل خود را بر جامعه و سیاست ایران افزایش داد. بر اساس گفته یک ناظر آمریکایی «تمام دوران حکومت، شاه را به استثنای برخی دوره های موقت عقب نشینی، می توان به صورت ربع قرن حکومتی تصور کرد که در آن بوروکراسی نظامی و دولتی به طور دایم کنترل خود را بر فعالیت های مردم سراسر ایران تنگ تر و شدیدتر

صبر

ساخته اند و همزمان با آن نیز به صورتی خستگی ناپذیر قدرت خود را در راس این بوروکراسی تشدید کرده است.

طی این دوران شاه برای حفظ رژیم خود، متکی به ترکیبی از «سرکوب» و «جلب همکاری» بود.

از یک طرف همه گونه مخالفت را سرکوب می کرد و از طرف دیگر به عنوان یکی از تاکتیک های مهم خود شاه به گونه ماهرانه ای مخالفان خود را انتخاب می کرد و آنها را به عنوان نخبگان سیاسی جذب می کرد، برخی از اعضای پیشین حزب کمونیست و سازمان دهندگان برنامه های ضد شاه در خارج از کشور به این عنوان، پست های مهمی را در دستگاه دولت به دست آوردند.

طی دوران سلطنت محمد رضا شاه، هر چند که نهادها و رویه های به ظاهر دمکراتیک هنوز در جامعه وجود داشت، - از جمله انتخابات قانون گذاری، کنترل قوه قانون گذاری بر مجریه و حتی احزاب سیاسی - ولی این نهادها در واقع به پوسته غیر کار آمده تبدیل شده بودند. با گذشت زمان، سیاست گذاری دولت روز به روز متمرکزتر شد و هر چه بیشتر جنبه شخصی به خود گرفت. شاه در تمامی جنبه های عمده سیاست گذاری دولت درگیر می شد و در مسائلی از این قبیل که ارگان های دولتی کدام خط مشی را دنبال کنند، چه کسانی به مناصب مهم دیوان سالاری منصوب شوند، مجلس چه لایحه هایی را تصویب کند، تصمیم می گرفت. شاه بلند پایه ترین کادرهای دولتی را خود تعیین و یا از کار برکنار می کرد. به نحو قابل ملاحظه ای سیاستی که نا امنی شخصی را در بالاترین سطوح سیستم ترویج می داد، حفظ می کرد و به گونه

مؤثری افراد را از کسب یک پایگاه و یک جای پای محکم در عرصه قدرت ایران به دور نگه می داشت.

ساختار رسمی دولت ایران شامل یک چوب بست لرزان از نهادهایی بود که در حول شخص شاه ساخته شده بود. به خاطر نقش برجسته شاه در تصمیم گیری، ارگان های دولتی کمتر اقتدار مستقلی داشتند یا هیچ گاه نداشتند. پس از اوایل دهه ۱۳۴۰، نخست وزیران را انحصاراً شاه بر می گزید و مجلس به رغم حقوقش در قانون اساسی، فقط نقش نمایش در این فرآیند بازی می کرد. بنابراین، نخست وزیر و کابینه اش ابزاری برای اجرای تصمیم های شاه شدند.

به این ترتیب، به مرور از اقتدار و اختیارات نهادهای سیاسی و اجتماعی که در جامعه جا افتاده بود، کاسته شد و بر اختیارات قوه مجریه و شخص شاه افزوده شد و حکومت فردی به تدریج همه جاگیر شد.

شاه می کوشید با پرداخت حقوق خوب به مقام های دولت و تحمل فساد، وفاداری آنها را تقویت کند و از نیروهای امنیتی و نوعی کابینه سایه که از نزدیکترین مشاورانش تشکیل می شد، برای مراقبت از وفاداری و کارآیی مقام های دولت استفاده می کرد. این اقدام ها، به شاه کنترل شخصی گسترده ای بر مقام های دولتی می بخشید و به این ترتیب، توانایی عمل مستقل را در آنان بیشتر تضعیف می کرد. مراکز قانون گذاری در ایران نیز از اوایل دهه ۱۳۴۰ از اقتدار واقعی برخوردار نبودند و صرفاً به عامل تایید سیاست ها و تصمیم های شاه تبدیل شده بود.

یکی از ویژگیهای عمده سیستم سیاسی ایران در دوره حکومت محمد رضا آن بود، که علی رغم وجود یک سیستم حزبی دولتی از سال ۱۳۳۶ هر نوع فعالیت

سیاسی مستقل ممنوع شده بود. در این سال شاه به توصیه آمریکا و بریتانیا به تقلید از سیستم پارلمانی وست میتسستری تصمیم گرفت که حزب رسمی ملیون و مردم را تاسیس کند. این در حالی بود که نیروهای امنیتی، مخالفان را از ایجاد احزاب دیگر مانع می شدند و دو حزب یاد شده را به عنوان محمل هایی جهت مشارکت مردم در سیاست تبدیل می کردند. ولی واقع امر آن که جاذبه عمده این احزاب سود بردن از فرصت ها و امکانات و پیشرفت در عرصه های مختلف بود تا مشارکت در امر سیاسی. بعدها حزب ملیون به عنوان حزب طرفدار دولت، جای خود را به حزب ایران نوین داد. (۱۳۴۲). این حزب برنامه انقلاب سفید را جزو آرمان های خود قرار داد و به سرعت تبدیل به زائده ای از حکومت شد. این حزب نیز همانند سلف خود، فاقد هر گونه مشروعیت مردمی بود.

احزاب صرفا ابزاری بود جهت جلب رضایت از رژیم و اعلام وفاداری نسبت به آن و حد اکثر نردبان ترقی برای اعضای آن. در واقع نه به عنوان مکانی جهت مشارکت سیاسی مردم و نه به عنوان نمودهایی از دموکراسی تشکیل شده بود. بین سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ بخصوص حکومت ترور و شکنجه بیش از پیش حاکم شد. صدها نفر اعدام شدند و هزاران نفر زندانی. در این دوران، بویژه نهادهای مذهبی بیش از بقیه مورد تهاجم قرار می گرفت.

به این ترتیب، کنترل دولت بر تمام جنبه های زندگی مردم ایران گسترش یافت. به عنوان یک نتیجه گیری کلی، می توان اظهار داشت که نظام سیاسی ایران، به عنوان یک نظام سیاسی وابسته به یک فرد، از جمله ناپایدارترین نظام های موجود سیاسی بود.

از طرفی دیگر، در حالی که ایران دستخوش دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی شدید شده بود و گروه‌های تازه سر بلند کرده، خواستار تحرک و مشارکت در فعالیت‌ها بودند، این گروه‌ها بدون جذب در نهادهای سیاسی و یا احزاب، آماده ورود به صحنه سیاسی جامعه بودند.

تمایل شاه به تمرکز امورات در شخص خودش و استفاده از تمامی مظاهر و فعل و انفعالات سیاسی در این راستا یک سیستم قائم به شخص را بوجود آورد که در زمانی که نظام سیاسی پهلوی به حضور و تصمیم‌گیری قاطع شاه نیازمند بود از آن محروم بود.

در واقع مهمترین شخصیتی که حمایت خود را از نظام سیاسی پهلوی برداشت، در نهایت خود شاه بود. حمایت شاه از نظام سیاسی پهلوی بعد از تمرکز افراطی، به سه طریق برداشته شد. اول او عملاً از پرداختن به مسائل روزمره گردش امور نظام دست کشید. دوم شروع به صحبت کردن از روزی کرد که می‌خواست رسماً به نفع پسرش از سلطنت کناره‌گیری کند. سوم سعی می‌کرد با شانه خالی کردن از مسئولیت نابسامانی‌های جامعه ایران و گذاشتن آن بر عهده نظام پهلوی، حکومت خود را حفظ کند.

شاه از اوایل سال ۱۳۵۵ از مشارکت مستقیم در امور روزمره و جزیی کشور بر خلاف گذشته دست می‌کشید. در سراسر سال ۵۶-۵۷ شاه در هیچ یک از اجلاس‌های کابینه شرکت نمی‌کرد. او این نکته را روشن ساخت که فقط سه مساله را مستقیماً تحت نظر خواهد داشت: امور خارجی، نیروهای مسلح ایران و نفت. او به مسائل حکومتی دیگر حتی این که چه کسی وزیر شود، کاری نمی‌داشت.

فقدان رهبری در مسائل ریز و روزمره جامعه تا اندازه بسیاری در نابسامانی اوضاع و عدم تصمیم گیری به موقع در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشته است. در سال ۱۳۵۷ هیچ کس به فکر آینده نبود. در این مورد در کلیه سازمان های دولتی مثال های فراوانی می توان یافت. یکی از جالب ترین و در عین حال ویرانگرترین موارد، از میان رفتن رهبری در ساواک به عنوان مهمترین تضمین کننده امنیت داخلی برای نظام مشهود بود. ساواک از عمق مخالفت نسبت به شاه، شدت بروز آن و توانایی مخالفان در دست زدن به اقدامات هماهنگ و سازمان یافته در شهرهای مختلف کشور بی اطلاع بود. شاهد مدعای مزبور این است که در جریان انقلاب رئیس پیشین ساواک با رئیس آن روز این سازمان دیدار می کند و از او می پرسد: تیمسار! در مملکت چه خبر است؟ رئیس ساواک پاسخ می دهد: تیمسار! من نمی دانم، مخاطب جواب می دهد: اما تیمسار! چطور چنین چیزی ممکن است؟ شما و سایر رؤسا در طول این سال ها چه می کرده اید؟ رئیس ساواک پاسخ داد: تیمسار! مشغول زمین بازی بوده ایم.

افسار گسیختگی حاکم بر نظام امنیتی و اداری نظام سیاسی پهلوی در سال های ۵۶-۵۷ در نتیجه مدیریت متمرکز قبلی و وارفتگی در این سالها بود که تغییر مدیریت شاه و بیماری او این روند را سرعت بخشید. از آنجایی که شاه مسئولیت بزرگتری را جهت تحصیل وجهه جهانی و کسب درآمدهای نفتی و عظمت بخشیدن به نظام، بویژه به خودش، بر عهده گرفته بود بنابر این از مسائل جزئی و مسائل ریز جامعه غافل شده بود. این فرآیند به شخص شاه بر می گشت که قبل از این، مدیریت خود را نظارت جزئی و میدانی در مسائل

اقتصادی و اجرایی جامعه بنا نهاده بود اما در دهه پنجاه به مسائل کلان سه گانه یاد شده تمایل پیدا نموده و در نتیجه این کلی گویی در مسائل در صاحب منصبان نظام پهلوی نیز سرایت کرده بود و از مسائل ریز جامعه غافل شده بودند.

منابع و پی‌نوشت‌ها:

۱- حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۷.

۲- همان، ص ۷۱.

بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی

حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات

ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، انتشارات طرح نو